

مجلس هفتم

فلسفه دعا و شرایط استجابت (۱)

طهران، مسجد قائم، شب ۱۹ رمضان المبارک سال

۱۳۹۷ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ، خَاتَمِ

الأنبياءِ و المرسلين،

حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ
دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا
بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^١

از چیزهایی که دارای هیچ شک و تردیدی

نیست، دعا است. دعا عبادت است، و روح دین

١١ سوره بقره (٢) آیه ١٨٦.

عبادت است، و روح عبادت هم دعا است.^۱ دعا
اتصال قلب شخص دعا کننده به مبدأ اعلیٰ و
تقاضا کردن از او برای منویات و حاجات خود
است.

در این آیه می فرماید:

«زمانی که بندگان من از من سؤالی کنند و چیزی
درخواست کنند، من به آنها نزدیکم و خواست و
تقاضای دعا کننده را برمی آورم؛ بنابراین اگر به
من متوجه بشوند و از من چیزی بخواهند، من به
آنها می دهم؛ و باید

ایمانشان به من زیاد باشد، و این راه رشد و راه
سعادت است.»

در اخبار ائمه علیهم السّلام مطالب بسیاری
راجع به دعا داریم، و تمام این مطالب بر یک
محور دور می زند و آن محور «خلوص» است؛
یعنی اگر شخص دعا کننده کاری کند که قلبش
در حال دعا کردن پاک باشد و از صمیم قلب دعا
کند و غِلّ و غشی در قلبش نباشد، این دعا
مستجاب می شود.^۲

^۱ الدَّعَوَات، رواندی، ص ۱۸ و ۱۹.

^۲ رجوع شود به عدّة الدّاعی، ص ۱۶ - ۴۳؛ فلاح السّائل، ص ۲۷ - ۲۹؛
إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۵۴.

شرایط استجاب دعا

مجموع شرایطی که برای استجاب دعا در روایات ذکر شده است و یک وقت هم که من استقصاء کرده بودم، به بیست و چهار شرط رسیده بود، اجمالاً این است:

یکی از آن شرایط این است که انسان با وضو باشد.^۱

یکی از آن شرایط این است که انسان رو به قبله بنشیند.^۲

یکی از آن شرایط این است که انسان روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند و بعد دعا کند،^۳ یا سه روز روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند و بعد دعا کند.^۴

یکی از شرایط این است که در اوّل دعا و آخر دعا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد؛ زیرا صلوات دعا است و خداوند علیّ اعلیٰ این دعا را مسلماً مستجاب می‌کند؛ چون درخواست درود و تحیّت به بهترین افراد عالم است، و خداوند خجالت می‌کشد که اوّل دعا و آخر دعا را که صلوات است مستجاب نکند، ولی بین این

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۴۷۸.

^۲ همان، ج ۲، ص ۴۸۱.

^۳ همان، ج ۳، ص ۴۷۹.

^۴ همان، ص ۴۷۷.

دعا را مستجاب نکند و او را رها کند.^۱ یکی از شرایط دعا این است که انسان در اوقات خوش دعا کند؛ مثل شب جمعه، روز جمعه، ایام متبرکه و لیالی متبرکه که اثرش بیشتر است.^۲

یکی از شرایط این است که در مکان‌های مبارک و مقدّس، مثل مکه، مدینه، مسجد کوفه، حرم‌های ائمه علیهم السّلام و مساجد دعا کند؛ اینها مکان‌های مقدّس است و دعا در اینجاها مستجاب‌تر است.^۳

یکی از شرایط دعا این است که انسان در بین جماعت دعا کند؛ یک نفر دعا کند و همه آمین بگویند. خدا چنین دعایی را که مؤمنین کنار همدیگر جمع بشوند و یک‌دل با همدیگر مطلبی را از پروردگار تقاضا کنند و بخواهند، خیلی دوست دارد و این دعا به اجابت خیلی نزدیک‌تر است.^۴

یکی از شرایط دعا این است که انسان در حال دعا گریه کند؛ خدا گریه بنده خود را دوست

^۱ همان، ج ۲، ص ۴۹۴.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۸؛ ج ۳، ص ۴۱۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۰؛ عدّة الدّاعی، ص ۴۷ و ۴۸؛ معانی الأخبار، ص ۳۹۹.

^۳ عدّة الدّاعی، ص ۵۷؛ مصباح الزّائر، ص ۴۶۸ - ۴۷۲.

^۴ الکافی، ج ۲، ص ۴۸۷.

دارد^۱ و حتی در روایات داریم: «اگر نمی‌توانید گریه کنید، حال حزن و تباکی به خود بگیرید.»^۲ چون خدا می‌فرماید:

أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ^۳؛ «جای من آن دل شکسته است.»

دلی که دارای استکبار و منیت باشد جای خدا نیست؛ و چون جای خدا نیست نباید از آن دل توقع دعای مستجاب داشت.^۴ یکی دیگر از شرایط دعا، در آنجایی که جمعیتی است و آمین می‌گویند، بلند دعا کردن است؛ و در آنجایی که کسی نیست، آهسته دعا کردن است.^۵ لذا دعا در روایات هم به‌عنوان مناجات و آهسته صحبت کردن و تقاضا کردن آمده است، و هم به‌عنوان ندا: **(إِذْ نَادَى رَبَّهُ)**^۶ آمده است.^۷

یکی از شرایط دعا این است که انسان قلب

^۱ همان، ص ۳۲۹ و ۴۷۴ و ۴۷۸ و ۴۸۲؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۸؛ تحف العقول، ص ۴۹۰؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۶۹؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۳.

^۲ الکافی، ج ۲، ص ۴۸۳ و ۴۸۴؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۷۳.

^۳ منیة المرید، ص ۱۲۳.

^۴ الکافی، ج ۲، ص ۴۷۴.

^۵ همان، ص ۴۷۶؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۳۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۴۶۶.

^۶ سوره مریم (۱۹) آیه ۳؛ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۳ و ۸۹؛ سوره ص (۳۸) آیه ۴۱.

^۷ الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۷۸ و ۲۱۸.

خود را از کینه برادران مسلمان پاک کند. اگر غلّ و غشی نسبت به کسی دارد آن را پاک کند؛ و در حالی که می خواهد دعا کند کدورتی از برادران مؤمن و از اقوام و دوستان در دل او نباشد، و امر را به خدا واگذار کند.

از شرایط دیگر دعا این است که اگر کسی از انسان طلبی دارد و بر گردن انسان دینی است، انسان حقوق مردم را بدهد و اداء کند و بعد دعا کند؛ و اگر نمی تواند، لا اقل از طرف استرضاء کند و مهلت بگیرد تا زمانی که می تواند بدهد؛ و اگر دسترسی به استرضاء هم ندارد، تصمیم بگیرد بر اینکه در اوّل وهله امکان حقّ دیگری را بدهد.^۱

یکی از شرایط دعا توسّل پیدا کردن به قلوب طاهره است؛ یعنی به دل های پاک، مثل پیغمبر، مثل امام و مثل اولیای خدا؛ لذا دعا بر سر قبور علما مستجاب است. در روایت داریم: «در حرم های مطهره دعا مستجاب است.»^۲ چون در آنجا انسان به قلب امام توجه پیدا می کند و قلب امام خیلی وسیع است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ

^۱ عدّة الدّاعی، ص ۱۴۱؛ مجموعة ورام، ج ۱، ص ۵۵.

^۲ عدّة الدّاعی، ص ۵۷.

أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا
كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا؛^۱ «آن کلمه طیبه است که

تمام شاخه‌هایش

آسمان را گرفته است، و آسمان رحمت از هر
نقطه به آن دل متصل است.»

و وقتی که انسان مطلبی را از پروردگار تقاضا
کرد و امام را شفیع قرار داد، خداوند علیّاً اعلیّاً
به انسان می‌دهد.

شفیع قرار دادن پیامبر و ائمه اطهار

عليهم السّلام جهت استجاب دعا

نمازی را که امروز برای نماز حاجت ذکر
کردیم،^۲ که عبد الرّحیم قصیر خدمت حضرت
صادق علیه السّلام عرض کرد:

من دعایی اختراع کردم! حضرت فرمودند:
«دَعْنِي مِنَ اخْتِرَاعِكَ!» «اختراع را کنار بگذار،
من را با اختراع تو چه کار؟!» وقتی می‌خواهی
دعا کنی به پیغمبر رحمت متوسّل شو، دو رکعت
نماز (به همان کیفیت که ذکر شد) بخوان و بعد
بگو: «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ! يَا

^۱ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۴ و ۲۵.

^۲ رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

محمّدُ یا نبیَّ اللّٰه، اِنِّیْ اَتَّوَسَّلُ اِلَیْکَ اِلَی اللّٰه!»^۱

این جمله خیلی معنا دارد! یعنی بگو:
پروردگارا، من از تو تقاضا می‌کنم به برکت
پیغمبرت، به شفاعت پیغمبرت، به توسّل
پیغمبرت! بعد بگو: ای پیغمبر، ای نبیّ خدا، ای
رسول خدا! من از تو سؤال می‌کنم، ولیکن تو را
واسطه برای سؤال از خدا قرار می‌دهم! خلاصه،
مسئول خدا است، ولیکن انسان خدا را از راه
نفس پیغمبر می‌خواند؛ و این خیلی مهم است!
خیلی خیلی مهم است! بیشتر دعاهایی که
مستجاب می‌شود بر این اساس است که انسان
یک ولیّ خدا را که قلبش پاک است، بین خود و
بین خدا شفیع قرار می‌دهد و خداوند علیّاً اعلیٰ
از آن ناحیه، نظر تلطّف می‌کند.

سیّد بن طاووس زیارتی را که انسان در
حرم‌های مطهّره می‌خواند روایت می‌کند و بعد
از آن، جمالاتی می‌گوید که مفادش این است:
در بالای سر قرار بگیر و بگو: خدایا اگر من بهتر
و پاک‌تر از این امام سراغ داشتم، او را به‌سوی تو
شفیع قرار می‌دادم! و حالا این امام را شفیع قرار
داده‌ام؛ زیرا دلی پاک‌تر و بنده‌ای مقرّب‌تر از او
سراغ ندارم!

^۱ برگرفته از الکافی، ج ۳، ص ۴۷۷؛ ج ۲، ص ۵۵۲.

بعد سرت را به ضریح بگذار و بگو:

پروردگارا، من برای عرض حاجت به سوی تو از
راه دور آمده‌ام، و این امام را بین خود و بین تو
واسطه قرار دادم! اِذْ كَانَتْ الْقُلُوبُ اِلَيْكَ بِالْجَمِيلِ
تُشِير. ^۱ و دعا مستجاب می‌شود. ^۲

مهیا بودن شرایط استجاب دعا در شب‌های

قدر

اینها از شرایط دعا است،^۳ و بسیاری از این
شرایطی که گفتیم، امشب در ما جمع است:
اولاً: همه وضو داریم؛ ثانیاً: روزه گرفته‌ایم،
و این روزهای ماه رمضان که ما روزه گرفته‌ایم
برای خدا روزه گرفته‌ایم، نه برای غیر خدا؛ ایضاً
عوض دو رکعت نماز، بیشتر نماز خوانده‌ایم؛
زمان هم زمان خیلی خوبی است، شب قدر است
که از شب‌های بسیار ممتاز در بین تمام سال
است؛ مکان هم مکان شریفی است، مسجد خانه
خدا است و خدا ما را به این خانه خود دعوت

^۱ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۵۸، تعلیقه:

«زیرا دل‌های ما همگی تو را به کردار جمیل و زیبا می‌شناسند (و به رحمت
و عطوفت نسبت به بندگان اشارت می‌نمایند).»

^۲ مصباح الزائر، ص ۴۶۸ - ۴۷۲.

^۳ جهت اطلاع بیشتر از شرایط بیست و پنج‌گانه استجاب دعا رجوع شود
به انوار الملکوت، ج ۲، نور ملکوت دعا، مجلس ۹، ص ۳۵۱ - ۴۱۲.

کرده است و ما هم ملتزمیم، و بر عهده او است که دعای میهمانان خود را اجابت کند و تقاضای آنان را بدهد؛ و دیگر اینکه همه با همدیگر در این درخواست و دعا اجتماع کرده‌ایم، و بنابراین دل‌ها به یکدیگر پیوند می‌خورد و برای جلب رحمت پروردگار خیلی مؤثر است.

از اینها گذشته، اگر کسی دینی و یا حقی بر گردن انسان دارد، انسان الآن تصمیم بگیرد که آن حق را ادا کند؛ و اگر کینه‌ای از برادران مؤمن در دل انسان است انسان به خدا واگذار کند، خدا خیلی بهتر می‌تواند از عهده بر بیاید. ما نه این قدر عمر داریم و نه حال و مجال داریم که دل‌های خود را از کینه‌های برادران مسلمان پر کنیم؛ چون آن کینه ما را سنگین و خسته می‌کند و از کار می‌اندازد، پس به خدا واگذار می‌کنیم و خدا خودش می‌داند. چرا ما خودمان را سنگین کنیم؟! خدا بهترین منتقم است! پس الآن تمام این دل‌ها را از هر کینه‌ای که هست پاک کنیم تا دعایی که می‌خواهیم بکنیم، مستجاب شود.

حکمت توسل و طلب شفاعت از امیرالمؤمنین

از طرف دیگر، امیرالمؤمنین را شفیع قرار می‌دهیم؛ چون امیرالمؤمنین قلب است، ولی خدا است، وصی پیغمبر آخر زمان است، نفسش

خیلی واسع است و ولایتش خیلی قوی است. این منصبی که به امیرالمؤمنین داده شده است منصب تشریفاتی نیست، پروردگار یک خاصه در آن وجود مقدس قرار داده است که آن خاصه تحمل این علوم کثیر و این قدرت‌های کثیر را می‌کند. تمام ابتلائی که به هر پیغمبری داده شده است به امیرالمؤمنین داده شده است؛ چون تمام ابتلائی که به پیغمبران به پیغمبر آخرالزمان داده شده است، و ابتلائی که به امیرالمؤمنین داده شده است، از طرفی، تمام معجزاتی که به دست انبیا صورت گرفته است، به دست پیغمبر صورت گرفته است و بعد به دست امیرالمؤمنین؛ یعنی به موازات ابتلائی که معجزات و کرامات داده شده است. این ناشی از آن خاصیت و خصوصیت در آن نفس مقدس است که در اثر ارتباط با پروردگار و تقرّب و فنای در ذات او، ولایتش تا این حدّ گسترش پیدا کرده است، و روحش از نقطه نظر ولایت تکوینی و تشریحی بر تمام موجودات عوالم استیلاء دارد.

بزرگان اهل تسنن، در احوالات امیرالمؤمنین

نوشته‌اند:

از جمله اخباری که آن حضرت راجع به غیب می‌دادند، اخبار راجع به شهادت خود در چندین مورد بود؛ که جای اشکال نیست.

و بعد می گویند:

از عجایی که از امیرالمؤمنین علیه السلام سر زد
این است که بعد از شهادت آن حضرت، هر
سنگی که در بیت المقدس از زمین برداشتند، در
زیر آن خون تازه بود! بیت المقدس یک مکان
خیلی خیلی شریف است! بعد از مکه مکرمه و
حرم مطهر حضرت رسول، شریف ترین مکان
بیت المقدس است.

این روایت را تنها شیعه ها نمی گویند؛
سنی ها هم نقل می کنند! ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه داستان هایی دارد.^۳

چرا خون جاری می شود؟ برای اینکه روح او
بر تمام ارواح، حتی ارواح جمادات استیلاء پیدا
کرده است. حالا اگر انسان به این روح متصل
بشود و او را پیش خدا شفیع قرار بدهد، این روح
نمی تواند برای انسان کار بکند؟!

میشم تمّار می گوید:

یک شب با امیرالمؤمنین علیه السلام از کوفه
خارج شدیم، آن حضرت در مسجد جعفی
آمدند، چهار رکعت نماز خواندند و بعد دست

^۱ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۴۴۷؛ الإختصاص، ص ۱۴۶.

^۲ المستدرک، حاکم نيسابوری، ج ۳، ص ۱۴۴؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۸۸؛ نظم درر السمطين، ص ۱۴۸.

^۳ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۱۳ - ۱۲۶.

به دعا برداشتند:

«إلهی کیف أدعوكَ و قد عصیتك، و کیف لا أدعوكَ و قد عرفتک؟! حُبُّکَ فی قلبی مکین!» - تا آخر دعا.

بعد حضرت از مسجد بیرون آمدند و من هم به دنبال آن حضرت بودم، تا در میان بیابان تاریک و نخلستان‌های کوفه آمدند، و من هم با آن حضرت می‌آمدم، حضرت گفتند: «ای میثم، دیگر بایست!» یک خطی جلوی من کشیدند و گفتند: «از اینجا دیگر تجاوز نکن؛ مأذون نیستی!» من هم همان جا ایستادم و حضرت جلو رفتند و رفتند تا به اندازه‌ای که دیگر به چشم دیده نمی‌شدند و حسّی و اثری از آن حضرت نبود، مدّت‌ها گذشت و هیچ خبری نبود!

من خیلی وحشت کردم، گفتم: مولای من امیرالمؤمنین در میان این بیابان رفت، در این شهری که پر از دشمن است، خوارج تشنه خون آن حضرت

هستند؛ اگر الآن آن حضرت را در میان این بیابان و نخلستان بگیرند و شهید کنند، چه کسی خبر پیدا می‌کند؟! من چرا اینجا ایستاده‌ام؟! همین‌طور با خود مردّد بودم که بروم یا نروم؟ اگر بروم مولا اجازه نداده است، و اگر نروم

چگونه طاقت بیاورم؟! بالأخره رفتم. مسیری بسیار طولانی طی کردم، دیدم که آن حضرت سر در چاهی کرده است و مشغول صحبت کردن است.

آن حضرت تا احساس کرد که صدای پایی است، فرمود: «کیستی؟»

عرض کردم: من میثم هستم.

فرمود: «چرا آمدی؟! مگر من نگفتم نیا؟»

گفتم: ای مولای من! نخواستم مخالفت کنم، ولی طاقت نیاوردم! دیدم که من زنده باشم و شما را در میان این بیابان خطرناک تنها بگذارم! طاقت نیاوردم.

حضرت فرمودند: «چیزی از صحبت‌های من شنیدی؟»

عرض کردم: نه، فقط لحن صحبت به گوش من می‌خورد، ولی چیزی درک نکردم.
حضرت فرمودند:

و فِي الصِّدْرِ لُبَانَاتٌ *** إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي

نَكَتُ الْأَرْضَ بِالْكَفِّ *** وَ أَبَدَيْتُ لَهَا سِرِّي

فَمَهْمَا تَنَبَّتُ الْأَرْضُ *** فَذَاكَ النَّبْتُ مِنَ

بَذْرِي

«۱. در دل من به اندازه‌ای مطالب و اسرار است که بعضی اوقات مرا خسته و سنگین می‌کند و

کسی را پیدا نمی‌کنم که با او راز بگویم و آن
اسرار را به او بسپارم، ولیکن آدم باید این اسرار
را تحمّل کند!

۲. در میان بیابان می‌آیم و با دست، خاک را عقب
می‌زنم و اسرار خودم را در خاک پنهان می‌کنم،
و رویش را با خاک می‌پوشانم.

۳. تا بعداً گیاهانی که از این زمین درمی‌آید با
اسرار امیرالمؤمنین توأم باشد و عالم کون آن
اسرار را از یاد نبرد، و آن زندگی و حیات را نگاه
دارد.^۱ این است معنای ولایت! پس ما که الآن
سر سفره امیرالمؤمنین نشسته‌ایم، این ایمانی که
داریم، این قرآنی که داریم، این حیاتی که داریم،
همه در اثر همان مجاهدات و در اثر همان ولایت
کلیّه است که ارواح ما گرفته است و بر آنفس ما
مستولی شده است و برزخ و مثال ما با آن
حضرت اتصال پیدا کرده است. الحمدلله ما
مؤمنیم و مشرف به دین اسلام هستیم و قرآن را
کتاب خود قرار داده‌ایم، و امیدواریم که دعای ما
هم به برکت ولایت آن حضرت مستجاب بشود.

نمونه‌ای از کرامات حضرت علی

تمام شیعیان نوشته‌اند، و از طریق اهل تسنن

^۱ المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص ۱۴۹ - ۱۵۳.

من از خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد دیدم که:

وقتی حضرت برای جنگ صفین حرکت می‌کردند، از حِلّه که خارج شدند و از انبار به طرف صفین می‌رفتند، جماعت لشگر مبتلا به تشنگی شد و آب در میان بیابان نبود. خدمت امیرالمؤمنین آمدند و عرض کردند که همه لشگر تشنه هستند ولی آب نداریم.

حضرت فرمودند: «مقداری برویم!» مقداری جلو آمدند، حضرت گفتند: «زمین را بکنید!» زمین را کردند و خاک را کنار ریختند، حضرت فرمود: «باز بکنید!» کردند تا به سنگی رسیدند، آنچه کردند نتوانستند سنگ را بکنند؛ سنگ خیلی سنگ قطوری بود! امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و خود با همان معول و کلنگ به سنگ زدند و آن سنگ قطور شکافته شد و آب از زیر سنگ بالا زد به طوری که آب تا روی زمین آمد و تمام لشگر آب برداشتند و مشک‌ها را پرکردند و مواشی و چهار پایان را آب دادند و حرکت کردند.

در تاریخ بغداد می‌نویسد:

مردم قبل از اینکه از این آب بخورند سه دسته شدند: یک دسته از دور خیال کردند که در بیابان آب است، از آن طرف رفتند که آب بیاورند، ولی

آب نبود و سراب بود؛ یک دسته به طرف شطّ رفتند تا چندین فرسخ راه طیّ کنند و به شطّ برسند؛ جماعتی هم با امیرالمؤمنین بودند که من جمله راوی این روایت، ابوسعید عقیصا است که می‌گوید:

«من این معجزه را به دست امیرالمؤمنین دیدم و آب خوردیم و برداشتیم و رفتیم. چندین فرسخ که جلو رفتیم باز آب نایاب شد، حضرت امیرالمؤمنین با لشگر می‌رفتند، من و جماعتی از لشگریان با خود گفتیم که به همان چاه برگردیم و باز آب برداریم و مشک‌های خود را پر کنیم و با خود بیاوریم. در همان نقطه آمدیم، نزدیک دیر راهبی بود. هرچه گشتیم دیدیم که آب نیست! خیلی متعجب شدیم! در آن دیر رفتیم و از آن شخص نصرانی مذهب که در دیر بود پرسیدیم که این آبی که اینجا بود چه شد؟ گفت: ”آب چیست؟“ گفتیم: آب! ما آب خوردیم! امیرالمؤمنین دستور داد اینجا را حفر کردند، و سنگ را شکافتند و آب بالا آمد!

گفت: ”ابداً اینجا آبی نیست! من سالیان دراز است که در اینجا زندگی می‌کنم و اینجا آبی نیست!“

گفتیم: در فلان نقطه! راهب گفت: ”چه کسی

کلنگ زد؟“ ما معرفی کردیم؛ گفت: ”از این چاه خبری ندارد الا پیغمبر یا وصی پیغمبر! و هیچ کس نمی تواند او را کشف کند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر! این شخصی که همراه شما است یا پیغمبر است و یا وصی پیغمبر، و اگر خودش بیاید می تواند کشف کند و الا هیچ کس از آن خبر ندارد.“»

حالا این آبی از آب های مادی است؛ اما آب ولایت و نفحات قدسیه و ریزش باران رحمت از عوالم غیب توسط قلب آن حضرت بر تمام عوالم امکان، خودش داستان هایی دارد! اینها همه نمونه ای از خروار است؛ خلاصه هرچه هست در اینجا است!

امیرالمؤمنین قلب عالم امکان و ولی مطلق کارخانه خدا است! ما هم ادعا می کنیم که شیعه آن حضرت هستیم، گرچه در این ادعا قدری زیاده روی می کنیم، و شیعه بودن شرایط و جهاتی دارد که پیاده شدنش در وجود ما خیلی مشکل است؛ اما امیدواریم که این ادعای مجازی را خداوند به سر حد حقیقت برساند، و این مجاز را قنطره برای حقیقت قرار بدهد! اما آنچه

^۱ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۰۲؛ وقعة صفین، ص ۱۴۵؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۸۱؛ با قدری اختلاف در مصادر.

مسلم است اینکه محب هستيم و سفره اميرالمؤمنين عليه السلام خيلي گسترده است و به تمام محبين خود از آن غذاهاي عالم ملکوت در اين سفره اش مي دهد و همه را ايشباع و سير مي کند. سفره اميرالمؤمنين کوچک نيست و غذا هم در آن محدود نيست؛ او ولي مطلق پروردگار است و تمام ارزاق عالم از ناحيه آن حضرت دارد افاضه مي شود.

بنابراين ما امشب قلب خود را پاک و آماده کنيم و با شفاعت اميرالمؤمنين، از خدا بخواهيم که همه گناهاني را که کرده ايم بيمرزد، و ما را ديگر موفق به گناه نکند، و ما را در اين چند روزه عمر به خود وا مگذارد!

اهميت طلب عافيت در همه دعاها

در هرچه از خدا مي خواهيم، عافيت را قيد کنيم! عافيت يعني فلاح و رستگاري. ممکن است انسان طول عمر داشته باشد، اما طول عمر براي او عافيت نباشد؛ يا مال زيادي داشته باشد، اما آن مال زياد موجب گرفتاري و نکبت و ضيق معيشت و تاريکي دل او باشد، بنابراين عافيت نيست؛ يا ممکن است انسان جاه و جلال داشته باشد، وليکن آن جاه و جلال او را به جهنم بکشد، پس عافيت نيست. عافيت يعني

پاک شدن دل از امراض نفسانیّه، و زیاد شدن یقین، و بالأخره در آن ساعتی که انسان می‌خواهد از دار دنیا برود با لبخند و تبسم و با خوشحالی از دنیا برود، قلبش گرفته نباشد، وجهه‌اش رو به دنیا نباشد و رو به آخرت باشد و دنیا را فراموش کرده باشد.

یک روز امیرالمؤمنین علیه السّلام از میان جمعیتی می‌گذشتند آن جمعیت باهم بحث داشتند؛ یکی می‌گفت: «بهترین سال‌ها فلان سال است.» یکی می‌گفت: «بهترین ماه‌ها ماه رمضان است.» یکی می‌گفت: «بهترین روزها روز قدر است.» یکی می‌گفت: «بهترین ساعت‌ها ساعت آخر جمعه و نزدیک غروب است که موقع استجاب دعا است.»

حضرت ایستادند و گوش کردند و فرمودند:

تمام این حرف‌هایی که می‌زنید خوب است، ولی بهترین روزها و بهترین ساعت‌ها و بهترین سال‌ها آن است که وقتی انسان می‌خواهد از اینجا حرکت کند و برود، رو سفید باشد، با قلب خوش برود، رویش متوجّه آن عالم باشد؛ نه اینکه متوجّه این عالم باشد و با قلب منقبض و حسرت‌زده و ندامت‌زده از اینجا برود. آن ساعتی از همه ساعت‌ها برای انسان پسندیده‌تر است که

نامه اعمال را به دست انسان بدهند و انسان را به همان عوالم قدس دعوت کنند، نه اینکه در زمین مخلّد بماند.^۱

اخبار امیرالمؤمنین از شهادت خود

امشب شب ضربت خوردن آن حضرت است، و واقعاً بر تمام مسلمانانها مصیبت بزرگی است.

حضرت در این ماه مبارک در چندین موقع خبر از شهادت خود دادند. یک مرتبه برای حضرت امام حسن و امام حسین و سایر اولاد خود بیان کردند:

یک روز من خدمت پیغمبر بودم و پیغمبر رو به من کرد و فرمود: «یا علی، أَتَعْرِفُ مَنْ أَشَقَى الْأَوْلِيْنَ؟» (آیا می‌دانی که شقی‌ترین اولین (شقی‌ترین همه پیشینیان) چه کسی است؟) «

عرض کردم: عاقرُ ناقةٍ ثمود؛ «آن کسی که شتر معصوم حضرت صالح پیغمبر را پی کرد و او را کشت.»

پیغمبر فرمود: «یا علی، أَتَعْرِفُ مَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟» (آیا می‌دانی که شقی‌ترین آخرین (شقی‌ترین همه پسینیان) کیست؟) «

^۱ المواعظ العددیة، عینائی، ص ۲۰۹، با قدری اختلاف.

عرض کردم: «نمی دانم!»

حضرت دست به محاسن من زد و فرمود: «مَنْ يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ! "آن کسی که محاسن را از خون یافوخِ سر (جلوی سر) خضاب می کند! او شقی ترین افرادی است که در آخرالزمان خواهد آمد!"»^۱

«یافوخ» به این مقدمه جلوی سر می گویند؛ بچه هایی که متولد می شوند تا مدتی بعضی جاهای جلوی سرشان نرم است، که به آن در عربی یافوخ می گویند.

حضرت در بالای منبر خطبه می خواندند، یک مرتبه فرمودند: «امسال شما جمعیت به حج می روید ولی من در میان شما نیستم.»^۲

یک روز به حضرت امام حسن علیه السلام رو کردند و فرمودند: «یا ابا محمد، چند روز از ماه رمضان گذشته است؟» عرض کرد: «پدر جان، سیزده روز.» فرمودند: «یا ابا عبدالله، چند روز از ماه رمضان مانده است؟» حضرت سیدالشهدا عرض کرد: «پدر جان، هفده روز.» حضرت دست به

^۱ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۳۵؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۸، ص ۳۸؛ با قدری اختلاف در مصادر.

^۲ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۴.

محاسن خود کشیدند و فرمودند: «والله
نزدیک شده است که آن وعده الهی برسد و
این محاسن از خون یافوخ سر آغشته گردد!»^۱
در همین روزها بود که امیرالمؤمنین
علیه السلام خوابی دیدند، و آن خواب را برای
امام حسن نقل کردند و فرمودند:

در خواب دیدم که جبرائیل در بالای کوه
ابو قُبیس (که در مکه است) ایستاده است. دو
سنگ از آنجا برداشت و در دو دست خود گرفت
و بالای کعبه آمد و این دو سنگ را بالای خانه
خدا محکم به هم زد. این دو سنگ خرد شد و
هر ذره‌ای از آن در یکی از خانه‌های مکه و
خانه‌های مدینه فرود آمد. می‌دانی تعبیرش
چیست؟

حضرت امام حسن علیه السلام عرض

کرد: پدر جان، نمی‌دانم؛ حضرت فرمودند:
به زودی من شهید خواهم شد و این مصیبت من،
عالم را متزلزل می‌کند، و تمام خانه‌های مکه و
خانه‌های مدینه به مصیبت من عزادار می‌شوند.^۲
حضرت در این ماه مبارک رمضان یک شب
افطار در خانه حضرت امام حسن و یک شب در

^۱ الفضائل، ابن‌شاذان، ص ۱۰۴، با قدری اختلاف.

^۲ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۹، با قدری اختلاف.

خانه حضرت امام حسین و یک شب در خانه حضرت زینب - که عیال حضرت عبدالله بن جعفر بود - افطار می کردند؛ و در روایات متعدد داریم که حضرت بیش از سه لقمه افطار نمی کردند، و وقتی سؤال می کردند: چرا؟ می فرمود:

نزدیک است که امر الهی برسد و نمی خواهم با شکم سیر ارتحال بکنم و به ملاقات خدا بروم!

ذکر شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

در شب نوزدهم در خانه حضرت ام کلثوم بود؛ حضرت ام کلثوم راوی این حدیث است، می فرماید:

پدرم در منزل آمد و چند رکعت نماز (نماز مغرب) خواند. من طبقی از غذا برای افطار آن حضرت آماده کرده بودم که در آن طبق دو گرده نان جو، ظرفی از شیر و ظرفی از نمک بود. آقا چندین رکعت نماز خواند، بعد به این طبق نگاه کرد و فرمود: «ای دختر جان، در این طبق دو خورش برای من حاضر کرده ای؟! مگر نمی دانی که من از برادر و پسر عمم رسول خدا تبعیت می کنم؟! ای دختر، دنیا در حلالش حساب است

^۱الإرشاد، ج ۱، ص ۱۴.

و در حرامش عقاب! هرچه خوراک و پوشاک
انسان در دنیا راحت‌تر و لذیذتر باشد، وقوف
انسان در پیشگاه الهی در روز قیامت بیشتر طول
خواهد کشید!»

حضرت فرمودند: «افطار نمی‌کنم تا یکی را
برداری!» من کاسه شیر را برداشتم و حضرت
چندین لقمه از آن نان جو با نمک افطار کرد و
مشغول به نماز شد.^۱

حضرت امشب زیاد نماز خواند، و برخلاف
شب‌های دیگر که وقتی پاسی از شب می‌گذشت
از منزل بیرون می‌رفت، امشب هیچ از منزل
بیرون نرفت. خیلی مضطرب بود، مثل اینکه
منتظر امری بود که برسد. سوره یس تلاوت
می‌کرد و بعضی اوقات می‌فرمود: «لا حَوْلَ وَ
لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.»

و گاهی می‌فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ؛
”خدایا، مرگ را برای من خجسته و ملاقات خود
را برای من مبارک گردان!“»

عرض کردم: پدر جان، امشب حال شما غیر از
شب‌های سابق است، این چه قضیه‌ای است؟!

فرمود: «امر خدا نزدیک است که برسد.»

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۶.

عرض کردم: پدر جان، کدام امر خدا؟

فرمودند: «آن وعده‌ای که پیغمبر خدا به من داده است، در صبح همین شب است و آثار و علائمش ظاهر است.»

از اطاق بیرون می‌آمد و به آسمان نگاه می‌کرد و می‌فرمود: «والله ما كَذِبْتُ و لا كُذِّبْتُ؛ و إنّها اللّيلةُ [التي وُعِدْتُ بِها]! ”نه دروغ می‌گویم و نه به من دروغ گفته شده است؛ قسم به خدا این همان شبی است که پیغمبر خبر داده است!“»

لم يزل قائماً و راکعاً و ساجداً؛ «حضرت همین‌طور یا می‌ایستاد و نماز می‌خواند، یا به حال رکوع بود و یا سجده می‌کرد!» و تلاوت قرآن می‌کرد، تا نزدیک اذان صبح که ابن‌نبّاح، مؤذن آن حضرت اذان داد.

آقا از اطاق پایین آمد، تجدید وضو کرد و برای آمدن به مسجد آماده شد. عرض کردم: پدر جان، حال شما امشب غیر از سایر شب‌ها است، اگر احتمال می‌دهید که امشب بر شما مصیبتی وارد می‌شود، اجازه بدهید جُعه (جعدة بن هُبيرة مخزومی، خواهرزاده حضرت و از مردان بزرگ روزگار، و پسر امّ‌هانی، خواهر امیرالمؤمنین است.) به مسجد برود و نماز بخواند.

آقا فرمود: «مگر از امر پروردگار می‌توان

گریخت؟! قضای الهی است، و من در راه بهشت
و سعادت می‌روم و نمی‌شود از قضای الهی
تخطی کرد!»^۱

همین‌که آقا می‌خواست از منزل بیرون بیاید،
چند تا مرغابی که در منزل بودند با منقار خود
دامان آقا را گرفتند و صدا می‌کردند و صیحه
می‌زدند؛ خواستند آنها را جدا کنند، حضرت
فرمودند:

«دَعُوهُنَّ؛ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ!»^۲ «اینها را به
حال خودشان بگذارید؛ اینها صیحه‌هایی
می‌زنند، ولیکن به دنبالش در این خانه‌ها
گریه‌کنندگانی است!»

از منزل بیرون آمدند، قلاب در به کمر بند گرفت
و کمر بند آقا باز شد؛ آقا کمر را محکم بست:
أَشَدُّ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ، فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيَا

*** [و لَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ، إِذَا حَلَّ بِنَادِيكَ]

و لَا تَغْتَرَّ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُوَافِيكَ ***

*** كَمَا أَضْحَكَكَ الذَّهْرُ، كَذَلِكَ الذَّهْرُ يُبْكِيكَ

^۱ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۶.

^۲ نسخه بحار: «و لَا تَغْتَرَّ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُوَاتِيكَ»

«ای علی، کمر خود را برای موت و شهادت
محکم ببند! [و از مرگ، جزع و فزع نکن زمانی
که در آستان تو فرود آید!]^۱»

و به این روزگار اعتماد نکن، که هرچه دارد
غرور و گول است! روزگار یک روز انسان را
می‌خنداند و یک روز انسان را به گریه
می‌اندازد!»

آقا در مسجد آمد، چراغ‌های مسجد کوفه
خاموش بود، بالای مأذنه آمد و اذان داد
به طوری که تمام اهل کوفه صدای آن حضرت را
شنیدند. از مأذنه پایین آمد و مردم را برای نماز
بیدار می‌کرد:

الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ! قوموا عن نومَتِكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ!
الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ!^۲

خَلُّوا سَبِيلَ الْجَاهِدِ الْمُجَاهِدِ *** [فِي اللَّهِ ذِي

الْكُتُبِ وَ ذِي الْمَشَاهِدِ]

فِي اللَّهِ لَا يَعْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ *** وَ يَوْقِظُ النَّاسَ

إِلَى الْمَسَاجِدِ^۳

^۱ امام شناسی، ج ۳، ص ۲۳.

^۲ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۸ و ۲۷۶ - ۲۷۹، با قدری اختلاف.

^۳ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۱۰. ترجمه:
«راه این ساعی و مجاهد در راه خدا را باز کنید! کسی که مرد کتب الهی و
میدان‌های جهاد است!»

کسی که غیر از خدای یگانه را نمی‌پرستد و مردم را (برای رفتن) به سوی

«برخیزید، برخیزید! موقع نماز است!»

تا اینکه از نزد ابن ملجم گذشت، ابن ملجم با دو نفر دیگر به نام وردان و شیب برای قتل حضرت در مسجد بودند؛ هر سه شمشیرهای تیز و زهرآلود با خود داشتند، و هم عهد و هم پیمان شده بودند.

حُجر بن عدیّ که آن شب در مسجد کوفه تا به صبح بیدار، و به عبادت مشغول بود، می گوید: نزدیک اذان صبح که شد دیدم اشعث بن قیس می گوید: «ای ابن ملجم، اذان صبح نزدیک شد، برخیز! مبادا درنگ کنی و الاً بعداً رسوا خواهی شد!»

من تا این کلام را از او شنیدم، قلبم تکان خورد و گفتم: وَيَحْكُ يَا أَعْوَرَ! أَ تُرِيدُ قَتْلَ عَلِيٍّ؟! «تو می خواهی علی را بکشی؟!»

برخاستم و به منزل آمدم تا به امیرالمؤمنین خبر بدهم که اینها امشب قصد سوئی دارند! به مسجد برگشتم و دیدم کار گذشته است و تمام مردم از اطراف و اکناف به مسجد روی آورده‌اند.^۱

امیرالمؤمنین علیه السّلام در محراب می افتد

مساجد، بیدار می کند!» (محقق)

^۱ العدد القویّة، ص ۲۴۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۹، با قدری اختلاف در مصادر.

و خاک‌های محراب را جمع می‌کند و به مغز سر خود می‌گذارد و صدا می‌زند:

فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ! فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ! «قسم به خدای کعبه، فائز شدم و به مقصود رسیدم! (مقصود من این ساعت و این لحظه است!)»

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾^۱.

جبرائیل در میان آسمان و زمین ندا می‌کند:
تَهَدَّمَتِ وَاللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى؛ «قسم به خدا پایه‌های ایمان شکست!»

وَ انْطَمَسَتِ أَعْلَامُ الْتُقَى؛ «ستاره‌های درخشان تاریک شد!»

وَ انْفَصَمَتِ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى؛ «ریسمان محکم ولایت پاره شد!»

أَيُّهَا النَّاسُ، قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى، قُتِلَ وَصِيُّ الْمُجْتَبَى!

«ای اهل عالم، علی را کشتند، پسر عموی پیغمبر، وصی مجتبی^۲، امام زمان را کشتند!»

بادهای مخالف می‌وزید، آسمان تاریک شد،

^۱ سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۵۹:

«از زمین، شما را آفریدیم و در زمین برمی‌گردانیم و برای مرتبه دیگر از زمین بیرون می‌آوریم!»

^۲ لغت‌نامه دهخدا: «مجتبی: برگزیده.»

درهای مسجد کوفه به هم می خورد، صدای جبرائیل در میان آسمان و زمین بلند شد و به خانه امیرالمؤمنین رسید، حضرت زینب و أمّ کلثوم و حسنین و سایر اولاد آن حضرت ندا بلند کردند: «وا أبتاه! وا أبتاه! وا علیاً! وا امیرالمؤمنینا!»^۱

شما هم یک دل و یک قلب، بعد از این حالات خوشی که پیدا کردید، با آنها هم صدا بشوید! امیرالمؤمنین پدر شما است؛ پیغمبر فرمود: «أنا و علیُّ أبوا هذه الأمة!»^۲ همه ناله بکنید و در عزاداری امیرالمؤمنین با آنها شریک بشوید و باهم صدا بزنید و همه بگویید: «وا محمّدا! وا امیرالمؤمنینا!»

۱ برگرفته از: بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۹ و ۲۷۶ - ۲۸۶؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۳۱۰؛ العدد القویّة، ص ۲۴۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۹.

۲ کمال الدّین، ج ۱، ص ۲۶۱.